

## ساحت فطرت اولیه و ساحت فطرت ثانویه در فلسفه ی اسلامی، -ارژنگ رحیم زاده 16.05.2024

چندی پیش فیلسوفی از ایران در نقد نوشته ای از من نوشت:

«کسانی که فیلسوف نیستند حق ندارند در باره ی فلسفه حرف بزنند و یا فیلسوفان را نقد کنند. فلسفه، در معنای اصلی و حقیقی اش فقط تفکر در باب حقیقت وجود است. تفکر فلسفی نه در ساحت فطرت اولیه (که ساحت سیاست و حکومت و اقتصاد و مدارس و دانشگاه ها و ازدواج ها و نظایر آن است) بلکه در ساحت فطرت ثانویه جریان دارد.

آری، فیلسوفان گرچه تفکر فلسفی شان متعلق به فطرت ثانویه است ولی زندگی دنیوی آنان همچون زندگی بقیه مردم متعلق به فطرت اولیه است. از این رو، همانند بقیه مردم ممکن است لغزش هایی داشته باشند که آن را این حقیر در کتاب ناچیز خود "لغزش فیلسوفان و غرش مستبدان" توضیح داد و نیازی نیست که ..... از آلمان بر آنان خرده بگیرد و به تقلید از پوپر و دیگر پوزیتیویست ها و مدرنیست ها، فیلسوفی چون افلاطون را فاشیست و دیکتاتور خطاب کند.»

یعنی اگر فیلسوف اسلامی، مسیحی، غیر مذهبی، ایده آلیست و یا ماتریالیست، در "ساحت فطرت ثانویه" حق دارد ایده های فاشیستی، ارتجاعی، ضد علمی، ضد مدرنیته، ضد دموکراتیک، افسانه و حدیث های دروغین و تحمیق کننده و... را بیان و یا مکتوب کند، نباید توسط مردم آشنا با علم به مفهوم science و به زبانی دیگر "این خارجی های محقر!!" نقد شود. با چنین استدلالی اگر یک عالم!! علوم اسلامی (علم اسلامی به مفهوم افسانه و حدیث سازی مذهبی و قوانین من درآوردی شریعت و یا نقل قول شده از نوشته های عهد داغیانوسی مذهبی) به انواع احادیث و افسانه سازها ی خود ساخته و تحمیق کننده و یا جمع آوری شده از هر آنچه که کهنه و مندرس شده است، مَهر «وحی الهی» بزند و همچون محمد باقر مجلسی در بحارالانوار اش، حدیث ها و دروغهای شاخدار انبار کرده باشد، این حدیث ها و افسانه سازها نباید توسط "غریبه ها و یا بیگانگان با فلسفه و یا علوم و فلسفه ی اسلامی"، نقد شوند، مگر آنکه ناقد از فیلتر دالانهای تاریک و تیره علوم فیضیه ای عبور کرده و از همان جامعه باشد!

ولی چه کسی اینهمه بیراهه را میپیماید؟  
(بحارالانوار بزرگترین منبع حدیث در تشیع به زبان عربی به تالیف علامه مجلسی میباشد. این کتاب 110 جلدی، به موضوعات غیرفقهی بیش از موضوعات فقهی پرداخته است. کتاب بحارالانوار را به همراه وسائل الشیعه، البرهان فی تفسیر القرآن، کنز الدقائق و الوافی، جوامع حدیثی (ثانویه) مینامند. - منبع اینترنت)

حتی اگر این ایده ها در دانشگاهها و مدارس و .. تعلیم داده شوند و در شکلگیری روح فرهنگی و اخلاقی و عادت حاکم بر یک جامعه، و یا همچون معنویات "آیت الله های دار و شکنجه"، تیغ جلاخان تاریخ را نیز تیز کنند و نقش وزینی داشته باشند، نباید توسط غریبه ها نقد شوند!!  
خلاصه اینکه باید به انواع "تحمیق و داده های معنوی ای" که در تولید و تجدید تولید جنایات و عقب ماندگی نقش دارند، میدان داد که جولان دهند!!

اینچنین استدلالی تنها به فیلسوفان جوامع اسلامی و در جهت توجیه لاپطایلات "احادیث ثانویه" شان مطرح و بیان نمیشود، برای مثال تاریخ نگار ایرانی فلسفه ی غربی از کانال "آوای فلسفه" و بسیاری از استادان و فیلسوفان غربی نیز به زبانی دیگر از همین استدلالها به دفاع از جنایات و یا لاپوشانی «بیراهه های اندیشه و داده های فلسفی و وجه تاریک و پنهان نهفته در مباحث فلسفی» و نقش بغایت منفی و جنایتکارانه اش میردازند.

در ویدئوی زیر از آوای فلسفه، "هایدگر (پرسش بنیادین)"، سخنران همکاری هایدگرها، آلفرد بویملرها، روزنیرگ ها، کارل اشمیت ها و بیش از 95% استادان دانشگاه با نازبسم را به مسئله ی "اخلاقی!!" تنزل میدهد.  
بدینسان قاریان اندیشه و تاریخ فلسفه، رابطه ی زبان، اندیشه (فلسفی، مذهبی، حقوقی، سیاسی و...) با پراتیک اینجهانی انسانها را نادیده میگیرند، ظاهراً "اخلاق" موهبتی آسمانی جلوه میکند!! و زمینه های تاریخی- طبقاتی- فرهنگی و... ندارد.

<https://www.youtube.com/watch?v=POw6dmi5OjY>

در نقد چنین استدلالی تنها به نقل قولی از هاینریش هاینه رجوع میکنم و خواننده گرامی را به مقاله های «تاریخ اندیشه های راسیستی و شونیستی در اروپا و بویژه در آلمان» و «فلاسفه تنها جهان را به شیوه های گوناگون تفسیر نکرده اند» ارجاع میدهم.

«فیلسوف آرام و ساکت را در کتابخانه اش نادیده نگیرید، چون او ممکن است بسیار قوی پنجه و قهار باشد (همچون آیت الله های ما- ارژنگ)؛ اگر او را صرفاً آدمی فضل فروش، سرگرم مثنی کارهای پیش پا افتاده بدانید، قدرتش را دست کم گرفته اید؛ اگر کانت خدای متکلمان عقلی، مشرب (آیین، کیش، مذهب، ..) را از ارزش و اعتبار نینداخته بود، روبسپیر گردن شاه را نمی زد. هاینه در آن

زمان در فرانسه زندگی می کرد و به فرانسوی ها هشدار می داد که فلاسفه ی ایده آلیست آلمانی- یعنی پیروان فیثسته و شلینگ و این قبیل افراد - مؤمنانی سخت متعصب اند که نه ترس جلودار شان است و نه لذت جویی و روزی عاقبت خشمناک بپا خواهند خاست و یادگارهای بزرگ تمدن غرب را با خاک یکسان خواهند کرد(قتل 6 میلیون یهودی، 27 میلیون انسان در روسیه، 500 هزار سنتی - روما از میان بسیاری از شهرها در اروپا و... در طول جنگی که فاشیست ها براه انداختند-ارژنگ). او میگفت که وقتی این یورش بزرگ فلسفی، اروپا را به جنگ و ویرانی سرنگون کند، انقلاب کبیر فرانسه در مقایسه بازی کودکانه ای به نظر خواهد رسید. هاینه شک نداشت که قدرت اندیشه های فلسفی، ولو به طور غیر مستقیم، ممکن است بسیار عظیم و دامنه دار باشد. چون شخصا از این موضوع تجربه کسب کرده بود و مثلاً سر درسهای هگل رفته بود. و می دانست که فلاسفه برای ایجاد خیر یا شر قدرت عظیم دارند و از قهارترین قانونگذاران بشرند، نه فقط مثنی افراد بی آزاری که سرشان به لفاظی گرم است. - نقل از کتاب مردان اندیشه- گفتگو با آیزایا برلین»

هاینه به درستی به بخشی از ایده های مخرب، تحمیق کننده و "اندیشه ورزی ضد علمی فیلسوفانه" اشاره میکند و نه اخلاق این یا آن فیلسوف!!

اینچنین بود که هیتلر در پائیز 1924 می نویسد:

«برای پیروز شدن فلسفه باید آنرا به جنبشی جنگ طلب تبدیل کنیم.» و یا «برنامه فلسفه تنظیم بیانیه جنگ است.»

حقیقت این است که اتفاقاً بعد از سرنگونی و سقوط فاشیسم، کمیته ی تحقیقی در رابطه با نقش داده های فلسفی، حقوقی، فرهنگی و... در شکلگیری توتالیتاریسم فاشیستی در آلمان، شکل گرفته بود و این کمیته به این نتیجه می رسد که ایده های هایدگر برای تدریس در دانشگاه ودانشجویان جوان، مناسب نیست و ذهر معنوی ویژه ای دارد، لذا این کمیته مخالف حضور و بازگشت هایدگر فاشیست، به محیط دانشگاهی بودند. تنها با دخالت هانا آرنه و عده ای از روشنفکران فرانسوی، او به محیط دانشگاه بازگشت. ولی این مسئله تنها به هایدگر محدود نمیشد، حاکمان جدید آلمانی بسیاری از حقوق دانان، فیلسوفان، معلمان، استادان مرتجع و همکاران و حتی در مواردی "ساواکی های" فاشیسم را بکار گماردند.

اتفاقاً چندی پیش کانال یوتیوبی "آوای فلسفه" در رابطه با تعریف مقوله ی دیالکتیک هگلی، تضاد و وحدت اضداد و.. ویدئویی منتشر کرده بود و در آن مثالهایی کاملاً عامیانه از جمله "ضاد یا اختلاف بین زن و مرد!!" و... را با مفهوم تضاد دیالکتیک میتواند که تنها در درون یک پدیده و یا شینی واحد مطرح باشد، در هم می آمیخت. اگر در همین کانال روشنگری، کمنتاری نوشته شود که به این یا ان بحث سخنران انتقادی وارد کند، فوراً حذف میشود! فلسفه، تنها شایسته ی مدح و ثنا است، ماورای طبقات است، در طبقه ی بالا، در "ساحت فطرت ثانویه" جولان میدهد و با زمینیان رابطه ای ندارد!! حتی اگر پیغمبر اخلاق، کانت، دیدگاههای "آنتیسیمیستی، اروپامرکزی، سکسیستی" را در "ساحت فطرت ثانویه" اش بگنجاند و این ایده ها آپشخور معنوی الیته ی فلسفی-سیاسی- فرهنگی- حقوقی نازیسم شوند!

ولی ما همانگونه که به بزرگانی چون مولوی و حافظ و... احترام میگذاریم، همانگونه نیز از توانایی ادبی- فلسفی افلاتون، از قدرت کلام اش، از تصور زیبایی تئاتری از صحنه های آن روزگار، قدرت تاریخ نگاری و خلایقیت حافظ گونه اش در بیان نثر فلسفی دفاع میکنیم. ولی این بهیچوجه بدان معنی نیست که ایده آلیسم فلسفی اش و یا ایده ی "فیلسوف-رهبر" و تصویبه ی جامعه ی مدینه ی فاضله اش - بخوان گنو- از شاعران، نویسندگان، بیماران، نازیباان و...، که پایه و عناصر ایده های فاشیستی اولیه را در خود پنهان میکند، و یا به مولوی در ضدیت اش با "اندیشه" و "تفکر زن ستیزانه اش" و.. ایراد نگیریم.

شاملو در نقد "مدینه ی فاضله" ی افلاتونی به اعتراض می گوید: "البته افلاتون از شاعران نمی پرسد که آیا شاعران خواستار زندگی در چنین گتویی هستند یا نه." نقل به معنی از شاملو

بیشک در تاریخ فلسفه، افلاطون یکی از برجسته ترین فیلسوف ایده آلیست است. نوشته های او مرز زیبایی در قدرت تصویر نگاری، هنر تئاتر گونه، قدرت بیان و ارائه ی تصاویر عیدیه از روزگار آنتیک و قدیم را پشت سر گذاشته است. در نوشته ای که در باره ی مدینه ی فاضله اش می نویسد، ایده های ایدئولوژیک فاشیستی را فورموله می کند. اگر نگاه کوتاهی به پاره ای از نوشته های ادیبانی از صفوف "علم کلام" با تحلیل های عارفانه نیز آشنا باشیم، می دانیم که مولوی شاعر بزرگ ادبیات فارسی و عرفانی در کتاب "فی ما فیه" در یکی از موضوعات کتابش تحت عنوان " جواب عمل در دنیا و آخرت " می نویسد: " مصطفی صلوات الله علیه با آن عظمت و بزرگی که داشت، شبی دست او درد کرد. وحی آمد که از تاثیر درد عباس است که او را اسیر گرفته بود و با جمیع اسیران دست او بسته بود. و اگرچه آن بستن او به امر حق بود، هم جزا رسید تا بدانی که این قبض ها و تیرگی ها و نا خوشی ها که بر تو می آید، از تاثیر آزاری و مصیبتی است که کرده ای. اگر چه به تفصیل تو را یاد نیست که چه و چه کرده ای! اما از جزا، بدان که کارهای بد، بسیار کرده ای و تو را معلوم نیست که آن بد است یا از غفلت یا از جهل یا از همنشینی بی دینی که گناه ها را بر تو آسان کرده است که گناه را نمی دانی! در جزا می نگر که چقدر گشاد داری و چقدر قبض داری. قطعاً قبض جزای مصیبت است و بسط، جزای طاعت است. و یا تحقیر زنان و این ادعا که خداوند ارتش مغول را برای گرفتن تاج محمد خوارزم شاه و انتقام از

توهینی که او به پدر مولوی کرده بود، روانه ایران کرد!!" جالب اینجاست که مفسرین این کتاب بویژه در محیط زکنتی در اویشی این پرت و پلاها را نیز تحت عنوان "تحلیل عارفانه" تجلیل می‌کنند. یاد می‌آید که وقتی در اوین جمهوری اسلامی گرفتار بودم، شکنجه‌گری به نام "فخور" یکی از سر بازجوهای مجاهدین در زندان اوین بود. در طول بازجویی و ضرب و شتم می‌گفت "که این زندانیان باید در این دنیا عذاب این جهان را پس بدهند، چون گناه زیاد کرده‌اند. و در آن دنیا هم عذابی دشوارتر در انتظارشان است." ولی آیا می‌توان چشم بر ثروت معنوی باقی مانده از افلاطون‌ها، مولوی‌ها، فردوسی‌ها، حافظ‌ها پوشید؟ هاینه شاعر برجسته‌ی آلمانی یکی از روشن‌بین‌ترین فیلسوف‌های شناسان آلمانی، در ستایش فردوسی شعر میسرآید. گوته اثر معروفش *Ost westliche Diwan* را با زیباترین ستایش‌ها از حافظ ارائه می‌دهد.

درک مکانیکی، یک خطی و یک رنگی و کسروی گونه‌ی ما- او کتاب حافظ را آتش می‌زد تا به خرد گرایی نفس تازه‌ای بدمد. به ما اجازه‌ی افاده‌ی روشی علیه تاریخ ادبیات، فلسفه، شعر و... می‌دهد. موضوع سه جلد قطور کتاب کمندی الهی دانتته "بهشت، برزخ و جهنم" است که شاهکار ادبیات زبان ایتالیایی است. ما که به هر سه مفهوم "بهشت، برزخ و جهنم" اعتقاد نداریم، نباید چنین اثر زیبایی ادبی را مطالعه کنیم؟

جا دارد که در تکمیل این بحث نقل قولی از لنین در رابطه با شخصیت برجسته‌ی روزالوکزامبورگ به نقل از یک قصه‌ی روسی قشنگ قدیمی اشاره نوشته بود، اشاره شود: لنین می‌نویسد: "درست است که عقاب گاهی می‌تواند پائینتر از مرغ خانگی پرواز کند، اما مرغ خانگی هرگز نمی‌تواند مانند عقاب اوج بگیرد. روزا لوکزامبورگ با وجود اشتباهات همیشه عقاب بود." لنین سپس خواستار انتشار «زندگی نامه و مجموعه‌ی کامل آثار او» بدون سانسور و یا حذف اشتباهات نظری اش شده بود. کاری که استالینیستها مانع اش شدند. اینچنین است که مولوی‌های ادبیات فارسی علیرغم اشتباهاتشان در زمینه‌هایی چون "خرد ستیزی"، "نگارش بی‌مایه در مورد "علل تهاجم و پیروزی قوم مغول که منجر به قتل بیش از نیمی از مردم ایران شد"، "زن ستیزی" و...، فرزندگان و عقاب‌های برجسته‌ی ادبیات فارسی و جهان هستند. ولی مردان روسپی سیاسی که امروزه دهها قرن بعد در هیئت روحانی، شیخ و یا رهبر عوام فریبی می‌کنند، دشمنان مردم ما هستند، که اوج فراز و پروازشان تا حد "مرغ خانگی" است. جامعه‌ی دیکتاتور زده ایران با رژیم‌های دیکتاتوری و توتالیتراش، قرن‌ها است که از جنبش روشنگری محروم بوده است. در چنین جامعه‌ای گویی هیچ چیز روی پای خودش قرار ندارد. بسیاری از جریاناتی که داعیه "حزب کمونیست" بدون پرولتاریا را یکدک می‌کنند، خود کمونیسمی زمخت، بی‌فرهنگ و بی‌ریشه را نمایندگی می‌کنند که در بهترین حالت در قدرت همان اشکال حکومتی "پولپوتی، ببرک کارملی، حفیض الله امینی، استالینیستی" را تولید و یا تکرار می‌کنند.

بخشی از فلاسفه همچون هایدگر که ۱۳ سال عضو NSDAP بود، در "ضد انقلاب" ارتجاعی فرهنگی- فاشیستی در آلمان و آتش زدن کتاب‌ها نقش وزینی داشتند. فریدید معلم فلسفه‌ی سعید امامی، که پیام اش به "امام اش" این بود که «قاطعیت باشد، قاتلیت نباشد؟»، شکنجه‌گر معروف بود. احسان طبری فیلسوف برجسته‌ی معاصر مداح، حامی و مدافع یکی از مرتجعترین رژیم‌های معاصر خاورمیانه بود. در این رابطه هاینریش هاینه با دقتی بمراتب حساستر از مارکس فلاسفه را دسته‌بندی می‌کند و در باره‌ی خطراتی که از جانب ایشان- منظور جریان‌ها و گرایش‌ها ارتجاعی درون فلسفه است- که همچون فقیهان مذهبی، متوجه‌ی جامعه‌ی انسانی می‌شود، اشاره می‌کند و هشدار می‌دهد.

در جامعه‌ی روشنفکران ایرانی که به تاریخ فلسفه می‌پردازند و فلسفه را پُرسشگر، خردگرا دانسته و در مقابل ایمان مذهبی قرار می‌دهند، ما شاهد ماورای طبقات قلمداد کردن فلاسفه و جریان‌های فلسفی هستیم و به عبارتی اولی را "راه نجات و رهایی بشر" و دومی - ایمان مذهبی- را بی‌راهی که فکر خلاق و پرسش‌گر را از میان میبرد، معرفی می‌کنند. این دسته از روشنفکران جریان‌های فلسفی را دسته‌بندی نکرده و لذا هیچ اشاره‌ای نه به جنایات تاریخی و خطرات آتی که از طرف بخشی از فلاسفه و افکار فلسفی به جامعه‌ی بشری تحمیل شده است و میتواند تکرار شود، ندارند.

البته قابل فهم است که در کشوری که اکثریت اهالی در عرصه‌های عدیده با حاکمیت توتالیتریستی سرمایه‌داری نظامی- مذهبی و ایدئولوژی اش در جنگ اند، مداحی فلسفه به مثابه‌ی "اندیشه‌ی ورزی ماورای طبقاتی"، بدون نقد جامع و رادیکال آنها و نقالی تاریخ و مقولات فلسفی که در مورد زیادی سرشار از اشتباه هستند، در میان بخشی از جوانان با شیفتگی ویژه‌ای بُرد داشته باشد.

یک مشکل امروزی جامعه‌ی آلمان از نقطه نظر فرهنگی و سیاسی این است که نسل دهه‌ی ۵۰، ۶۰، ۷۰ آلمانی، به طور عمده در رابطه با تاریخ دهه‌ی ۳۰ و ۴۰ شان سکوت می‌کنند و فرزندان شان را از شناخت و درسهای این دوره‌ی مهم و وحشتناک تاریخی محروم می‌کنند. اینکه بر اساس چه زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و فلسفه‌ی و غیره... در جامعه‌ی ای که سال‌ها پشوانه‌ی دموکراسی پارلمانی و جنبش‌های عظیم کارگری را در انبان حافظه و تجربه اش داشت، فاشیسم از

طریق انتخابات پارلمانی به قدرت می‌رسد و دهان‌گنده‌های دروغ‌گوی شان عوام‌فریبانه فریاد می‌زدند: "wollen wir den Krieg?" - "آیا ما جنگ می‌خواهیم؟" و اکثریت اهالی با فریادهای سهمگین و شادی کنان می‌گفتند: "Ja:": "آره".

بخشی از محصولات این جنایت بیکران جنگی 58.000 قتل و سلب مالکیت از کمونیست و فعالان اتحادیه و دگر اندیشان آلمانی، مرگ شش میلیون یهودی آلمانی غیر آلمانی، 27 میلیون انسان شوروی، بیش از نیم میلیون سینتی-روما، کودکان با بیماری ADHS و یا سایر بیماری‌ها و عظیمترین خرابی‌ها ناشی از جنگ و غیرو بود. در این میان اگر سهم میلیون‌ها یهودی هولوکوست و سلول‌های گاز بود، سهم همسایه و همکار آلمانی‌شان در آن زمان، خریدن زمین، مغازه، آپارتمان و یا خانه‌ی از دست داده‌ی یهودی، به قیمت مناسب از رژیم فاشیستی اش و همچنین مقام بالاتر و با درآمدتر برای جانشینان فلاسفه، دانشمندان و هنرمندان یهودی در عصر سیادت فاشیسم بود. بموازات این تابو سازی فاشیسم (که طبقه حاکمه‌ی آلمان نیز بدان دامن می‌زند و همواره رابطه‌ی فاشیسم و ساختار سرمایه‌داری امپریالیستی و بحران‌های ساختاری آنرا پوشیده نگه میدارد)، در درون خانواده‌های آلمانی و عادی سازی "فوق راست"، مدت‌ها است که در گوشه‌ای دیگر از این جامعه، جانشینی برای "آنتی سیمیتسم" ضدیت با یهود و یهودیت به مثابه ایمان بخشی از جامعه‌ی انسانی، آموزش مذهب اسلام به شیوه‌ی خاص در مدارس تدریس می‌شود. گویی اسلام جانشین یهودیت در فرهنگ راسیستی این جامعه شده است. با نقل قول‌های چندین جمله‌ی رادیکال از قرآن به بچه‌های کلاس ششم دبیرستان می‌گویند "اسلام دین جنگ و خشونت" است. در کنارش مسیحیت، مذهب "مهر همگانی". روشن است که اینجا سخن بر سر آموزش و نقد مذهب و چگونگی شکل‌گیری و تکامل آن نیست، بلکه یکی دیو است و دیگری فرشته. و نگاه تحقیر آمیز و ترس آور در تربیت کودکان نسبت به هر کس که ایمان مذهبی به اسلام دارد (اسلاموفوبی)، تقویت می‌شود. اینکه چرا و به چه علت هزاران نفر از سوریه، لیبی، عراق و... در حالیکه خطر مرگ به جان می‌خورند و به اروپا پناه می‌برند، و یا نقش اروپا و آمریکا در این تباهی همگانی مهم نیست. تنها برآمد و زمتیوم "آنان پشت در‌های اروپا" هستند و تمدن در اروپا در خطر است!!، مهم است. برای بسیاری از مدعیان "چپ" و گرفتار نگاه ایدئولوژیک و مدار بسته‌ای نیز، مبارزه با این اقلیت مهاجر، "این سایه‌ی شوم" می‌تواند مرهم زخم‌های ناشی از مذهب اسلام - اسلام سیاسی (بخوان، دیکتاتوری بورژوازی بزرگ و زمینداران در شکل حکومت مذهبی) در ایران باشد. بطوریکه چند سال پیش عده‌ای از اهالی جریان‌ات "پوپولیسیم سوسیالیستی حکمت زده" که گویی در فردای قدرت‌گیری شان اسلام و ایمان مردم به داده‌های مذهبی با قوانینی از بالا فی الفور از میان خواهد رفت، در آکسیون در کنار Pro NRW که مدت‌ها است خود را در AFD ی نئوفاشیست حل کرده است، علیه اسلام و "اسلام سیاسی" و "تهاجم مسلمین به تمدن غرب" شرکت می‌کنند. و این در حالی است که یکی از رهبران AFD در مسافرتش به سوریه، بعد از اسد از مفتی حکومتی مسلمین دیدار می‌کند. بسیاری از کادرهای ایدئولوژیک آلمان فاشیستی در زمان هیتلر با مفتی‌های معروف خاورمیانه و مصر دیدار داشتند. و در همین آلمان بزرگترین مسجد در زمان فاشیستها به موازات جنگ با شوروی در مونیخ ساخته شد. شکی نیست که سایه‌ی شوم جنبش ارتجاعی نئوفاشیستی، خطر بزرگی را برای نسل‌های بعدی ما مهاجران و نه الزاما ما به‌مراه خواهد داشت.

گویی تاریخ حافظه‌اش را از دست داده است. امروزه بیش از 22 در صد مردم آلمان به نفع همان تفاله‌های فاشیستی و نیمه فاشیستی و وارد کردن این جانین بالقوه، به پارلمان رای می‌دهند. این جریان‌ات با امکانات عظیم مالی تلاش می‌کنند در حوضه‌های اقتصادی، فلسفی (بیاد آر آقاییان هایدگر، بومیلر، کیرک، اشمیت را)، سیاسی برای آینده و لاید دولت ایدئولوژیک ارتجاعی شان کادر تربیت کنند. مقاله‌ی ای که اخیرا در روزنامه‌ی زمان die Zeit منتشر شده است، به مسئله‌ی کادر سازی توسط حزب نئوفاشیستی آلمان - AFD- اشاره دارد. انتشار جملات قصار از هیتلر ها و گوبلز ها توسط ایرانی‌ها ی که مدعی مخالفت با ارتجاع خودی هستند، مردمی که خود زیر شمشیر داموکلوس دار و درفش و تازیانه زندگی شان را سپری می‌کنند، تنها می‌تواند مایه‌ی تاسف و سرافکندگی باشد.

بموازات این تابو سازی فاشیسم در درون خانواده‌های آلمانی و عادی سازی "فوق راست"، مدت‌ها است که در گوشه‌ای دیگر از این جامعه جانشینی برای "آنتی سیمیتسم" - ضدیت با یهود و تبار یهودی - به مثابه ایمان بخشی از جامعه‌ی انسانی، آموزش مذهب اسلام به شیوه‌ی خاص در مدارس تدریس می‌شود. گویی اسلام (اسلاموفوبی) جانشین یهودیت در فرهنگ راسیستی این جامعه شده است. با نقل قول‌های چندین جمله‌ی رادیکال از قرآن به بچه‌های کلاس ششم دبیرستان می‌گویند "اسلام دین جنگ و خشونت" است. در کنارش مسیحیت، مذهب "مهر همگانی". روشن است که اینجا سخن بر سر آموزش و نقد مذهب و چگونگی شکل‌گیری و تکامل آن نیست، بلکه یکی دیو است و دیگری فرشته. و نگاه تحقیر آمیز و ترس آور در تربیت کودکان نسبت به هر کس که ایمان مذهبی به اسلام دارد، تقویت می‌شود. اینکه چرا و به چه علت هزاران نفر از سوریه، لیبی، عراق و... در حالیکه خطر مرگ به جان می‌خورند و به اروپا پناه می‌برند، مهم نیست. و یا نقش اروپا و آمریکا در این تباهی همگانی مهم نیست. تنها زمتیوم، برآمد - "آنان پشت در‌های اروپا هستند و تمدن در اروپا در خطر است!!"، مهم است. برای بسیاری از مدعیان "چپ" و گرفتار نگاه ایدئولوژیک و مدار بسته‌ای نیز، این سایه‌ی شوم می‌تواند مرهم زخم‌های ناشی از شکل حکومت مذهبی دیکتاتوری بورژوازی بزرگ و زمینداران در

ایران باشد. بطوریکه چند سال پیش عده ای فعالین حزب کمونیست کارگری در آکسیون مشترک با Pro NRW که مدت ها است خود را در AFD حل کرده است، علیه اسلام و "اسلام سیاسی" و "تهاجم مسلمین به تمدن غرب" شرکت میکنند. و این در حالی است که یکی از رهبران AFD در مسافرتش به سوریه، بعد از اسد از مفتی حکومتی مسلمین دیدار می کند. بسیاری از کادر های ایدئولوژیک آلمان فاشیستی در زمان هیتلر با مفتی های معروف خاورمیانه و مصر و دانشگاه الذهرا دیدار داشتند. و در همین آلمان بزرگترین مسجد در زمان فاشیستها به موازات جنگ با شوروی در مونیخ ساخته شد. شکی نیست که سایه ی شوم تقویت ایدئولوژی راسیستی، خطر بزرگی برای نسل های بعدی ما مهاجران و نه الزاما ما به همراه خواهد داشت. جالب اینجاست که بسیاری از روزنامه نگاران، تحلیلگران سیاسی و... در آلمان، مقایسه ی جریانات راست و نئوفاشیستی را با "نازیست و فاشیسم - کلاسیک" به سخره میگیرند. ولی نازیسم در آلمان 1932-1924 از کشتار عمومی یهودیان، سنتی و روما، کودکان بیمار، هزاران کمونیست و سندیکالیست و دگر اندیش و.. سخن نمی گفت، بلکه در قدرت وعده ی "تبعید کردن یهودیان به ماداگاسکار" را به فرو کردن شان در سلولهای گاز و... تبدیل کرد. اینکه نئو فاشیسمها بر بستر چه شرایطی از بحران اقتصادی-سیاسی-اجتماعی- فرهنگی و پولاریزه شدن قدرت به انحصار قدرت دست مییابند و پا روی پای فاشیسم کلاسیک خواهند گذاشت، موضوع بازی است. ولی آنها از پتانسیل تبدیل امکان به واقعیت برخوردارند!

\*\*\*\*\*

ضمیمه:

البته خانم بهناز صالح آبادی از دانشگاه آزاد اسلامی سبزوار در پایان نامه ی کارشناسی ارشدش تعریف دیگری از این کلیواژه ها ارائه میدهد:

#### فطرت اولیه و ثانویه از نگاه فلاسفه

«منظور از فطرت، خلقت خاص انسان است که با دیگر موجودات تفاوت دارد. فطرت، سنگ زیرین معارف الهی و گوهر مباحث انسان شناسی است، به گونه ای که اگر مفهوم فطرت را از مباحث انسان شناسی حذف کنیم، کل ساختمان این دانش فرو می ریزد. فطرت اولیه همان نهاد باطنی و سخت افزار نهفته در بشر است. فلسفه می گوید این فطرت سهم طبیعت است که مقدمات و زمینه انسان واقعی شدن را فراهم می کند. ولی انسان یک فطرت ثانویه هم دارد که مادرزاد است ولی پرورش و تربیت می خواهد. اگر تربیت نشود از بین می رود. دین یکی از کارکردهایش بیدار کردن و کلید زدن همین فطرت ثانویه است. حکما تربیت و بیدار سازی فطرت دوم را «تولد دوم» نامیده اند. از این رو تربیت صحیح که در آموزه های دینی از آن به عنوان «هدایت» تعبیر می شود عبارت است از راهنمایی انسان در مسیری و به سوی هدفی که با اقتضائات فطرت اولی او، که ودیعه الهی است سازگار و هماهنگ باشد و موجب شکوفایی نهال فطرت گردد. که این رسالت عظیم جز در مکتب وحی خداوند فطرت آفرین، ایفاء نخواهد شد. به عبارت دیگر، فطرت عامل اعتدال روح انسان است و همانگونه که با بیماری، بدن انسان از حد اعتدال خارج می شود روح نیز از نظر صفات اخلاقی به سمت افراط و تفریط متمایل می شود که فطرت محافظی برای روح انسان است که دچار انحراف نشود. از نظر روانشناسان عصر حاضر، حفظ تعادل و موازنه روح از جمله عوامل دستیابی به سلامت روانی و آرامش در زندگی است. کسب آرامش و سلامت روانی در نهایت منجر به رسیدن انسان به هدف و غایت زندگی و معناداری آن می شود. در این پژوهش به بررسی فطرت و انواع آن از نگاه فلاسفه می پردازیم و نظرات هر کدام را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهیم.»

\*\*\*\*\*

#### «نکاتی پیرامون چیستی "علم به مفهوم science" و "رویکرد علمی"

- رویکرد علمی این است که برای درک ماهیت پدیده ها، به ظواهر آن اکتفا نشود. درون پدیده ها و فرآیندها مملو از عوامل گوناگون و روابط متضاد است و میان این عوامل متضاد روابطی هست که با نگاه به ظاهر پدیده نمی توان آن ها را به سادگی درک کرد.
- پدیده ها و فرآیندها ایستا نیستند. بلکه تغییرات جزئی و جهش وار از سر می گذرانند و باید آن ها را در تغییر و حرکت شان شناخت.
- رویکرد علمی مبتنی بر جمع کردن شواهد و کنکاش در آن ها برای کشف روابط و لایه های درونی پدیده ها و الگوی تغییر در آن هاست:

پس، علم، فرایندی مبتنی بر شواهد است که روابط عمقی پدیده‌ها و قوای محرکه تغییر آن‌ها را برای ما آشکار می‌کند.

- علم بیان تلاش بشر برای شناخت جهان (جهان به‌انگونه که هست) می‌باشد و خود در عین حال معیار حقیقت است. «- خیزش